



درآمد

«انس با حضرت دوست فقط با صبر و پایداری میسر می‌شود، نمی‌توان ناخوانده آمد و در محفل او نشست. باید آماده بود و خمیر روح و جان را در کوره‌های مبارزه آبدیده کرد که چون چنین کردی، هیچ خصمی را توان تصرف سرزمین جان تو نیست و او چنین بود.»

«روایت پایداری تندگویان» در گفت و شنود
شاهد یاران با مهندس محسن یحییوی

تا ۲ سال اول اسارت، صدایش را می شنیدیم...

یکی از برادرانی که از دوران جوانی با ایشان آشنا بود، داندانپزشکی است که می‌گفت ما یک ماشین گرفته بودیم و با آن مسافركشی می‌کردیم. بعد ایشان در کارخانه‌ای که مهندس بوشهری مدیریت آن را داشتند، مشغول شدند. سپس به مدرسه عالی مدیریت وارد شدند و فوق لیسانس مدیریت را در آنجا گرفتند. بعد از آن دیگر در بحبوحه انقلاب بود. بعد از انقلاب آقای مهندس بوشهری که به تهران آمدند ایشان به عنوان مدیر عامل همان کارخانه‌ای که قبلاً کار می‌کردند، شروع به کار کردند.

پس از انقلاب در چه زمینه‌هایی فعالیت کردند؟ ایشان از طرف برادرانی که در وزارت نفت بودند، دعوت و به مناطق جنوب فرستاده شدند. ابتدا به عنوان عضو کمیته پاکسازی و در نهایت مدیر مناطق نفتی شدند. تا پایان روی کار بودن شورای انقلاب و شروع دولت برادرمان شهید رجایی، که ایشان در این زمان به عنوان وزیر نفت جمهوری اسلامی دعوت به فعالیت شدند و عملاً همکاری مستقیم با ایشان از همان دوران شروع شد. بعد از سقوط دولت مهندس بازرگان، من به عنوان وزیر مسکن با دولت همکاری می‌کردم تا پایان حکومت شورای انقلاب. بعد از روی کار آمدن دولت شهید رجایی، آقای مهندس گنابادی به جای من وزیر مسکن شدند و من برای همکاری با آقای تندگویان و دیگر برادرانی که با ایشان همکاری می‌کردند، به وزارت نفت رفتم.

جنگ شروع شده بود؟

بله. در آن موقع شروع جنگ بود و مناطق جنوبی کشور و مناطق نفت خیز وضعی بحرانی داشتند. از من خواستند به عنوان سرپرست مناطق نفت خیز به خوزستان بروم، در نتیجه

فعالیت‌های انجمن اسلامی می‌کردند. شهید تندگویان پس از فارغ التحصیلی چگونه به فعالیت‌هایشان ادامه دادند؟

ایشان بعد از اینکه فارغ التحصیل شدند به عنوان مهندس در پالایشگاه نفت آبادان شروع به کار کردند، یعنی دوران سربازیشان را به عنوان افسر وظیفه در پالایشگاه می‌گذراندند. با سفرهای متعددی که به دانشکده نفت داشتند، باز هم فعالیت‌هایشان را در انجمن اسلامی ادامه می‌دادند، به طوری که در قیل از انقلاب در پرونده‌ای که برایشان تشکیل شده بود، گزارشی از رئیس وقت دانشکده نفت فرستاده شده بود که آقای مهندس تندگویان می‌آید اینجا و انجمن اسلامی خفته را متحول می‌کند و باعث دردرس می‌شود و همین گزارشها باعث شد که ساواک ایشان را در پالایشگاه تهران دستگیر کرد. مدت یک سال در زندان بود، با آن خصوصاتی که زندانها داشتند، با آن شکنجه‌ها و ناراحتی‌هایی که به بچه‌های مسلمان و انقلابی وارد می‌شد. شهید تندگویان با مقاومت‌های دلیرانه‌شان بعد از یک سال از زندان بیرون آمدند و در خلع درجه به عنوان سرباز وظیفه خدمتشان را در شیراز می‌گذراندند. بعد از پایان خدمتشان در تمام مؤسسات دولتی ممنوع استخدام بودند و به دلیل اینکه در هر مؤسسه خصوصی هم که می‌خواست کار کند، گواهی عدم سوء پیشینه می‌خواستند و ایشان نمی‌توانست ارائه دهد، هیچ جانی نمی‌توانست کار کند. ایشان در طول این مدت از هر کار شرافتمندانه‌ای بدون در نظر گرفتن اینکه مهندس است اباثنی نداشت.

چه کارهایی؟

آشنایی شما با شهید تندگویان به چه دوره‌ای برمی‌گردد؟ من با مهندس تندگویان به دلیل عضویت شان در انجمن اسلامی دانشکده نفت آبادان آشنایی طولانی داشتم. انجمن اسلامی تقریباً در سال ۱۳۴۱ توسط من و بعضی از دوستان دانشکده تأسیس شد، یعنی خود ما پایه‌گذاران انجمن اسلامی بودیم و با ایشان و به اتفاق مهندس بوشهری و دیگر دوستان که در آن سالها با ما هم‌دوره بودند آشنا شدیم. البته ساده هم نبود. در محیط آبادان و دانشکده نفت کلیه رؤسایش در تشکیلاتی مانند ساواک و غیره بودند. ولی بحمدالله با همت برادران موفق شدیم کارهای عمده‌ای را انجام بدهیم. در نتیجه، برادرانی که فارغ التحصیل می‌شدند، روابط شان را با دانشکده نفت و انجمن اسلامی اش حفظ می‌کردند و برادرانی که در دوره‌های بعد می‌آمدند و آنجا فعالیت می‌کردند، به خاطر دوستی خیلی نزدیک، همیشه از حال همدیگر خبر داشتند و در جریان کارها و فعالیت‌های انجمن بودند. مهندس تندگویان هم در اواخر دهه چهارم، شاید سال ۴۸-۴۹ وارد دانشکده شدند و ایشان با ورودشان تحول ویژه‌ای به انجمن اسلامی دادند، فعالیت‌هایشان خیلی بارز و متمایز از فعالیت‌های سالهای گذشته انجمن بود و ایشان را می‌شود نمونه‌ای دانست برای برادرانی که فعالیت‌های اسلامی داشتند.

چرا شهید تندگویان را الگو و نمونه می‌دانید؟

بعضی‌ها می‌گویند که وارد فعالیت شدن نهایتش این است که آدم از نظر درسی عقب بیفتد و یا نرسد به درس. ایشان در عین حالیکه در رتبه‌های اول بودند، ریاست انجمن اسلامی را هم به عهده داشتند و قسمت زیادی از وقتشان را صرف



از روزهای اول جنگ مقیم مناطق نفت خیز شدم و مرتب هفته‌ای دو، سه بار بین اهواز و آبادان و ماهشهر در رفت و آمد بودم. آقای مهندس تندگویان در طول ۳۰۴۰ روز قبل از اسارت، ۳ بار از خوزستان بازدید کردند، چون مسئولین مملکتی جدا از مردم نبودند. کسانی نبودند که در روزهای پرمخاطره جنگ خودشان در جای امنی بنشینند و دیگران را بفرستند در خطوط مقدماتی جبهه. شما اگر آن موقع اخبار را دریافت می‌کردید، می‌دیدید که اکثر مقامات مملکتی برای سرکشی به رزمندگان در آنجا بودند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که آن موقع امام جمعه تهران بودند، ۵۶ روز در هفته در آنجا بودند.

بگویند.

مهندس تندگویان مرتب از خوزستان بازدید می‌کردند. در سفر آخر که آمده بودند، روز قبل من خودم به خاطر آمدن ایشان آمده بودم اهواز. غیر از ایشان عده دیگری هم

بودند، آقای دکتر منافی که آن موقع وزیر درمان و آموزش پزشکی بودند با چند نفر از معلمین و دو نفر از نمایندگان مجلس، آن شب آنجا بودند و تصمیم گرفتیم فردا برای سرکشی به کارکنان وزارت نفت همگی به آبادان برویم. صبح که حرکت کردیم به طرف آبادان، من و آقای مهندس تندگویان و آقای بوشهری در یک ماشین بودیم. بقیه برادران توی ماشینهای پشت سری ما. ما چون آشنا به منطقه بودیم جلو حرکت می‌کردیم و بقیه به دنبال ما. جاده اهواز آبادان کلاً در تصرف دشمن بود و قسمتی از جاده ماهشهر آبادان هم در تصرف دشمن بود. این بود که می‌خواستیم ماهشهر آبادان و شادگان و از بیراهه، به طرف جاده خسرو آباد آبادان در امتداد رودخانه بهمین شیر و یک جاده خاکی که منتهی به پل بهمین شیر و وارد شهر می‌شد. خواستیم وارد شهر شویم. ما تا آنجا، تا ۳۰-۲۰ کیلومتری پل بهمین شیر رفته بودیم که راهی امن بود. دیدیم که تعدادی تانک و توپ و اسلحه سنگین آنجا هست. تصور ما این بود که اینها نیروهای خودی‌اند، نگهبان پیاده شد که شناسایی کند. به محض اینکه از اتومبیل پیاده شد، ما را به رگبار بستند. اتومبیل‌های عقبی که این وضع را دیدند موفق شدند فرار کنند. ما هم خیال می‌کردیم که اینها اشتباه کرده‌اند، خودمان رفتیم پایین. ببینیم که اینها کی هستند.

وقتی پایین رفتیم دیدیم که در اسارت دشمن هستیم. ما را به بصره و از بصره به بغداد بردند. روز جمعه سیر شدیم و روز شنبه ما را تحویل زندان سازمان امنیت عراق دادند. البته ما در ابتدا سعی می‌کردیم که ناشناس بمانیم. خودمان را به اسامی دیگری معرفی کردیم و تمام اسناد و مدارک را پاره کردیم. ما را بر دند به یک گودالی که به عنوان پایگاه تانک ساخته بودند. غیر از ما ۵۰-۴۰ نفر دیگر هم بودند که آنها شخصی بودند و در نخستانها و اطراف جمع‌آوری شده بودند. پیراهنهای ما را پاره کردند و چشمهای ما را بستند و بعد از بستن چشمها صدای رگبار شنیدیم. تصورمان این بود که دارند قتل عام می‌کنند. شهادتین را گفتیم و آقای مهندس تندگویان به تصور اینکه ممکن است با معرفی خودشان جلوی کشتار را بگیرند، خودشان را معرفی کردند و این باعث شد که رگبار قطع شد.

بکنیم.

چگونه از شهادت مهندس تندگویان باخبر شدید؟

تقریباً شاید نزدیک به دو سال اول صدایشان را می‌شنیدیم و بعد صدای ایشان قطع شد و در پاسخ ما که سؤال می‌کردیم که ایشان کجا هستند، می‌گفتند که ایشان را چون وزیر هستند بردیم جای بهتری و عملاً آن تاریخ که صدایشان قطع شد، همان تاریخی است که دشمن مدعی است تاریخ شهادت ایشان است. یعنی هفتم و هشتم خرداد سال ۱۳۶۱. هر بار ما از احوال ایشان جويا می‌شدیم، می‌گفتند که ایشان جایشان از شما بهتر و حالشان نیز از شما بهتر است. دیگر ما از ایشان خبر نداشتیم تا روز آخر که موقعی بود که ما را برای آزادی به مرز و به یکی از شهرها به نام بعقوبه منتقل کردند. حدود ۱۰۰ نفر و آخرین گروهی بودیم که آزاد می‌کردند یعنی روز ۲۳ شهریور ۱۳۶۹.

آیا با حاج آقا ابوترابی هم برخوردی داشتید؟

در آنجا این افتخار را داشتیم که ضمن دیدار با عده‌ای از برادران، خدمت حاج آقا ابوترابی هم برسم، البته ایشان من را نمی‌شناختند. آن موقع که ایشان عمامه سرشان نبود و اصلاً در لباس روحانیت نبودند و در نماز جماعت که برقرار می‌شد، ما به ایشان اقتدا می‌کردیم. موقعی که وارد مرز شدیم و مرزداران موقعی که تشخیص دادند که ایشان کی هستند، برایشان لباس آوردند.

از خصوصیات اخلاقی شهید تندگویان بگویند.

با نگاهی به خاطرات گذشته آدم می‌بیند که اولین وزیر شهید ما همانگونه که از دژ خیمان رژیم پهلوی رعبی نداشت و در طول انقلاب بدون ترس تلاش می‌کرد، بعد از انقلاب هم خودش را مصروف پیشرفت انقلاب کرده بود، در طول مدت اسارت هم شهادت، نه فقط شجاعت و احساس مسئولیت خودش را در مقابل انقلاب و خداوند از دست نداده بود، بلکه با شدت هر چه بیشتری وظایفش را انجام می‌داد. ما در فاصله آبادان تا بغداد در چند نوبت با افسران عراقی روبرو شدیم. در این ملاقاتها، ایشان بدون هیچ‌گونه ترس و واژه‌ای از اینکه در اسارت دشمن هستند و دشمن می‌تواند ما را انکار کند و هر بلایی که می‌خواهد سر ما بیاورد و چون کسی از وجود ما اطلاع نداشت، اهداف جمهوری اسلامی و برنامه‌های آن و موضع جمهوری اسلامی را برای دشمن با شدت و قاطعیت بیان و از آن دفاع کرد. موقعی که ما را از هم جدا کردند، صدای دعا و قرآن و شعارهای ایشان مرتب شنیده می‌شد. ایشان قسمتهای زیادی از ادعیه را حفظ بودند، دعای کمیل را شبهای جمعه می‌خواندند و در برخوردهای لفظی که بعضی از اوقات بین ما مورین و ایشان پیش می‌آمد و صدایش به گوش می‌رسید، ایشان با نهایت شجاعت و با حالتی که حافظ موقعیت جمهوری اسلامی در مقابل دشمن بود، برخوردی انقلابی داشت و به حق می‌شود گفت که یک از دست پرورده‌های اصیل اسلام و نهایتاً انقلاب اسلامی بود.

پس از بازگشت به ایران چه کردید؟

بعد از بازگشت به ایران تصور ما این بود که ایشان را قبل از ما آزاد کرده‌اند ولی موقعی که برگشتیم، متوجه شدیم که ایشان هنوز برنگشته‌اند. از آن پس مرتب هرگونه خبری که می‌شد،

آیا با هم در یک جا بودید؟
در روز اول ورود ما را جدا کردند و بعد از بازجویی هم به سلولهای انفرادی برده شدیم. ما همدیگر را نمی‌دیدیم و فقط صدای همدیگر را توی راهرو می‌شنیدیم. صدا هم معمولاً صدای قرآن و دعا و اذان بود.

اجازه داشتید قرآن و دعا بخوانید؟

خیر. به سادگی انجام نمی‌شد. روزهای اول که می‌خواستیم قرآن بخوانیم تا صداهایمان را بلند می‌کردیم، می‌آمدند در را باز می‌کردند و اعتراض و دعوت به سکوت می‌کردند. منتها وقتی آنها این کار را می‌کردند، ما صدا را بلندتر می‌کردیم. آن قدر این کار را کردیم که برایشان عادت شده بود. بعضی از مواقع هم خودشان چون عادت کرده بودند از ما می‌خواستند که سرودی یا قسمتی از قرآن را بخوانیم و بعضی وقتها از سلولهای همسایه می‌گفتند که ما قرآن بخوانیم. ما بعد از مدتی دعای فارسی را شروع کردیم و در پوشش دعای فارسی

تقریباً شاید نزدیک به دو سال اول صدایشان را می‌شنیدیم و بعد صدای ایشان قطع شد و در پاسخ ما که سؤال می‌کردیم که ایشان کجا هستند، می‌گفتند که ایشان را چون وزیر هستند بردیم جای بهتری و عملاً آن تاریخ که صدایشان قطع شد، همان تاریخی است که دشمن مدعی است تاریخ شهادت ایشان است. یعنی هفتم و هشتم خرداد سال ۱۳۶۱

و با تغییر لحنی که به آن می‌دادیم، برای همدیگر پیام می‌فرستادیم. تنها وسیله ارتباطمان همین بود. بالاخره فهمیدم که با مهندس بوشهری همسایه دیوار به دیوار هستم و بعد با تلاش زیاد توانستیم یک شیوه مرس من در آوردی درست بکنیم و با ضربه زدن به دیوار، ساعتها با هم صحبت



اتفاق برادرانی که در این زمینه فعالیت می‌کردند، پیگیری می‌کردیم و برای تعیین صحت و سقم مسئله، حتی به اردوگاه اسرای عراقی که آن وقت در ایران بودند، سرکشی می‌کردیم، به امید اینکه کسانی را که از نگهبانهای ما بودند، در میان اسرا ببینیم و از آنها جوینا بشویم که آیا این ایشان خبری دارند یا نه. با

عراق را برای شهادت رد کردیم و گفتیم که باید کارشناسی در تهران انجام گیرد. ما دلیل شهادت ایشان را بعداً اعلام می‌کنیم.

بعد از اینکه جسد شهید تندگویان را تحویل گرفتیم، از دولت عراق خواستیم به ما اجازه بدهد تا جسد این شهید را دور حرم امام حسین (ع) طواف بدهیم. آنها ابتدا اجازه نمی‌دادند تا اینکه بالاخره

راضی شدند و ما پیکر پاک این شهید عزیز را دور حرم مطهر سیدالشهدا طواف دادیم. بعد گفتیم که اعضای سفارت ایران در عراق نیز طواف کنند طبیعتاً مقامات عراق ابتدا مایل نبودند، ولی بعداً مجبور به قبول آن شدند و اعضای سفارت دور حرم امام حسین (ع) طواف کردند.

ادعای عراقی‌ها در مورد شهادت مهندس تندگویان چه بود؟
آنها مدتها ادعا داشتند که ایشان خودکشی کرده‌اند، منتها ما با دلایل عقلی و عینی و کارشناسی ثابت کردیم که اصلاً امکان چنین امری وجود ندارد. خصوصیات اخلاقی شهید تندگویان تناسبی با این کار نداشت. باید برای آنها دلیل علمی می‌آوردیم که صلیب سرخ هم بپذیرد. خوشبختانه دلایل علمی ما هم به اندازه کافی قوی بودند که آنها نتوانند رد بکنند، منتها هیئت عراقی باز متوسل به صلیب سرخ می‌شد که خیلی خوب حالا برای نتیجه‌نهایی صبر می‌کنیم تا صلیب سرخ گزارش دهد.

آیا امکان بررسی‌های دقیق روی جسد ایشان بود؟
جسد حقیقی برخلاف جسد اولی که به ما نشان دادند و بیش از استخوانی نبود، مومیایی شده بود، در نتیجه فساد عضوی یا عضلانی در آن وجود نداشت. نه می‌شد تاریخ و علت فوت را از روی جسد تشخیص داد و نه آثار روی بدن را می‌شد به وضوح رؤیت کرد. باید گزارش‌هایی پزشک قانونی ارائه می‌شد تا برادران وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران دنباله‌ها ماجرا را پیگیری کنند و به نتیجه برسند. پیامدهای شهادت مهندس تندگویان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شهادت این وزیر بسیجی نه اولین شهادت در طول انقلاب مان است و نه آخرین. برای ما قطعی است که با راه دور و درازی که در پیش رو داریم، برای پیاده کردن اهداف جمهوری اسلامی به همان اندازه که این هدف گرانبه‌است، قیمت‌هایی که باید بپردازیم، خواهی نخواهی زیاد خواهد بود. با توجه به اینکه خداوند هم همه این مسائل را برای امتحان ما قرار می‌دهد، خواهی نخواهی این شهادت‌ها ادامه دارند و افسوس می‌خوریم. اگر افسوس می‌خوریم افسوس برای خودمان است که چنین وجودهای پرجاری را از دست دادیم. شهادت آنان مسئولیت سنگینی را به عهده ما می‌گذارد و آن هم این که از دستاوردهای نسل گذشته و از این جانفشان‌ها چگونه حفاظت بکنیم. شهدا همه‌شان برای ما عزیز هستند، آن شهید گمنامی هم که هیچ نشانی از آن نداریم و آن بسیجی که به شهادت رسیده. هر چه بیشتر آدم فکر می‌کند، می‌بیند که بار مسئولیت سنگین تری را دارد. ما برای آنچه که به دست آمده، قیمتی گزاف پرداختیم و من تصور می‌کنم که اگر ما برای حفظ آن تلاش نکنیم و تمام هم خودمان را به کار نیندیم، مسئولیت خودمان را در قبال خداوند انجام ندادیم.

شک نداریم که این جسد مال ایشان است، برای‌تان نکه می‌داریم و گزارش صلیب سرخ جهانی می‌آید و مشخص می‌شود که مال شماست.

اقدام بعدی شما چه بود؟

گفتیم شما هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید. ما برمی‌گردیم ایران. روز سه‌شنبه بود و قرار گذاشتیم روز پنجشنبه برگردیم. گفتیم چهارشنبه برویم زیارت عتبات. خدا انشاءالله نصیب همه شما بکند. ما رفتیم زیارت و عصر که برگشتیم گفتند که از وزارت خارجه عراق زنگ زدند و گفتند که کار مهمی پیش آمده. آن شب آمدیم هتل. در آنجا ملاقاتی داشتیم با آنها که گفتند: «پوزش می‌خواهیم، ما دلایل شما را بررسی کردیم و دیدیم که دلایل شما قابل بحث کردن نیست و دنبالش گشتیم که این اشتباه از کجا بوده و رفتیم قبرستان و معلوم شد که قبری که به ما نشان دادند و نبش قبر کردیم قبر شهید تندگویان نبوده و الان قبر دیگری است برای بازرسی» پزشک صلیب سرخ بعد از اولین جلسه عازم ژنوشده بود. منتها چون وسیله نبود، می‌بایست برود اردن و از اردن برود و اینها به او می‌گویند که برگردد. فردا ما را بردند به همان قبرستان و قبری که ۴۵ متر با قبر قبلی فاصله داشت به ما نشان دادند و ما نبش

ما نبش قبر کردیم و جسدی را بیرون آوردیم که این بار توی تابوتی آلومینیومی داخل تابوتی چوبی. در همان بررسی‌های اولیه معلوم شد کلیه مشخصاتی که داشتیم با جسد تطبیق می‌کند

قبر کردیم و جسدی را بیرون آوردیم که این بار توی تابوتی آلومینیومی بود و تابوتی آلومینیومی داخل تابوتی چوبی. در همان بررسی‌های اولیه معلوم شد کلیه مشخصاتی که داشتیم با جسد تطبیق می‌کند.

آیا علل شهادت را بررسی کردید؟

بله. برای بررسی دلایل شهادت، پزشک قانونی تهران همراه ما بود و از همه اتمامها و طول قد را دیوگرافی انجام دادند. برای اینکه احتمال شکستگی در استخوانها که ممکن است به دلیل شکنجه باشد، پیدا بکنند، نمونه برداری کرد برای اینکه آثار مسمومیت اگر وجود داشته باشد، پیدا بکنند. شب در جلسه‌ای که با هیئت عراقی و صلیب سرخ داشتیم، دلایل

هیئت عراقی که از ایران دیدن می‌کردند، تماس گرفتیم و آنها بر ادعای خودشان که ایشان را به شهادت رسانده‌اند، اصرار می‌ورزیدند و جمهوری اسلامی این ادعا را قبول نمی‌کرد. دلایلی که می‌آوردند مورد پذیرش ما نبود. تا نهایتاً تصمیم گرفته شد که هیئتی برای بررسی سرنوشت ایشان به عراق برود و دلایل و مدارکی را که هیئت عراقی مدعی بود، بررسی کنند و صحت و سقم آن را در یابند.

مدارک آنها چه بود؟

ادعای کردیم عکسهایی از ایشان دارند. همینطور هم وسایل شخصی ایشان را دارند و جسد ایشان را دفن کرده‌اند. گفتند که اجازه گرفته‌اند که ما بتوانیم نبش قبر کنیم و جسد را توسط متخصصین بین‌المللی و ایرانی شناسایی و به قول آنها از شهادت ایشان اطمینان پیدا کنیم.

چه کسانی را برای تعیین هویت اسناد و جسد عازم شدند؟
هیئتی همراه ما پدر، برادر شهیدمان و بنده هم که از طرف وزارت نفت عضویت داشتیم، به عراق رفتیم. در جلسه اولی که ما با هیئت عراقی داشتیم، اعلام کردیم که با توجه به شواهدی که داریم ایشان در قید حیات هستند. آنها همان ادعاهای قبلی خودشان را تکرار کردند و ما درخواست کردیم که آن وسایل شخصی را که مدعی هستند به ما بدهند. قسمتی را در اختیار گذاشتند و قسمتی را هم گفتند که به دلیل اینکه ساختمانهای وزارت دادگستری بمباران شده، از بین رفته است. قرار شد برویم و جسد را شناسایی کنیم. ما دلایل روشن و واضحی از جسد داشتیم که به هیچ وجه قابل اشتباه نبود. منتها این دلایل خودمان را به آنها اعلام نکردیم بودیم که اینها جعل مسئله نکنند، البته امکان جعل اش وجود نداشت و پزشک صلیب سرخ هم درست موقعی که رفتیم سر قبر و قبر را نبش کردیم، آن مدارک را در اختیارش گذاشتیم که ما این مشخصات را از جسد داریم که هیچ تباخی بین هیئت صلیب سرخ و هیئت عراقی نباشد. آنجا ما نبش قبر کردیم. جسدی بود که در داخل تابوت چوبی بود و جز استخوان چیزی باقی نمانده بود، بیرون آوردیم به وسیله آمبولانس به بیمارستان حمل کردیم. ما چون به دشمن اعتماد نداشتیم، آمبولانس را تنها نگذاشتیم، پزشک قانونی و برادر خانم شهید تندگویان هم نشستند داخل آمبولانس که در این فاصله هیچگونه دستکاری در جسد نکنند. جسد را آوردیم پزشک قانونی، آنجا بررسی کردند. با بررسی اولیه مشخص شد که این جسد مال ما نیست. ما مشخصات جسد را، طول استخوان و غیره را اندازه گرفتیم و ثابت کردیم که نه تنها این جسد با مشخصات ما وفق نمی‌دهد بلکه با مشخصاتی هم که آنها در گزارش خود آورده بودند، وفق نمی‌داد. در جلسه‌ای که آن شب در وزارت امور خارجه داشتیم، نظر نهایی مان را گفتیم که این جسد مال ما نیست. اگر جسد دیگری دارید نشان بدهید و اگر ندارید ما می‌رویم و هر وقت مدرکی داشتید ما می‌آییم و می‌بینیم. گفتند که ما